Yu wu

余污

نام های دیگر: Remnants of Filth (بقایای پلیدی)

اثری دیگر از نویسنده رمان محبوب هاسکی و گربه سفیدش شیزون

نویسنده: Meatbun Doesn't Eat Meat

مترجم: sol

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین ادرس ها اون رو دریافت کنین

صلح طلب بودن ما دلیلی بر برخورد ملایم با کپی کار نیست 🔪💔

سایت myanimes.ir

تلگرام @myAnimes

⚠ اخطار: این رمان حاوی صحنه ها و الفاظی هست که برای همه سنین مناسب نیست...

مترجم یا سایت مسئولیتی در قبال محتویات رمان ندارد!

فصل بیست و سوم

تصاحب ان مرد

" نه، تو نمیتونی ببریش."

سالن بزرگ و کاملا روشن بود، شعله ها در اتشدان عظیم زبانه میکشیدند. در دو طرف اتشدان دو موجود افسانه ای طلاکاری شده ایستاده بودند؛ یکی ان موجودات طلسم شده از طریق دهان بازش، نفس در اتشدان دمید و قدرت شراره های اتش را بیشتر کرد، فریادی بلند سر داد:"قدرت اعلیحضرت نه قلمرو را میلرزاند!" دیگری نیز با دهان بازش به دنبال اولی فریاد زد:"سعادت اعلیحضرت به عظمت اسمان هاست!" و دود بلند شده را در شکمش فرو کشید.

این دو جانور طلایی تملق گو هدیه ای از طرف مورونگ لیان بودند و نزد امپراطور بسیار محبوب بودند. اما مو شی احساس میکرد تنها افراد کند ذهن به اینجور چیزها علاقه دارند. در ان لحظه، ان دو متملق یک چرخه از دم و بازدم را تکمیل کردند، هر کدام صدای اروغی فلزمانند از خود خارج کرده و بیحرکت کنار اتشدان جمع شدند.

مو شی درون سالن را ورانداز کرد. تقریبا تمام درمانگران عمارت شنونگ حضور داشتند، گو مانگ در وسط سالن اصلی زندانی شده بود، دورتا دورش بهترین تهذیبگران کاخ محافظ ایستاده بودند. یک نفر او را هیپنوتیزم کرده و به خواب رفته بود.

امپراطور کلاهی بر سر، و ردایی مشکی و رسمی به تن داشت و بر تخت سلطنت که با کوسن های طلایی رنگ مزین شده بود، تکیه زده بود.

صورتش همچون یشم بی عیب مینمود، چهره اش ارام بود، هم اینک چشمانش را بسته و استراحت میکرد.

با شنیدن صدای خش خش لباس ها و قدم های شتابزده چشمانش را باز کرد و نگاهش را به سمت پایین انداخت.

"همه حاضرن؟"

خدمتکار پاسخ داد:"به عرض اعلی حضرت میرسونم که ارشد یو از عمارت چنگتیان هنوز نرسیدن."

امپراطور ارام خنده سردی کرد."واقعا که اون مردک پیر پا به سن گذاشته، دیگه حتی جغد برفی پیام رسان هم نمیتونه بیدارش کنه. اینجور که من دارم میبینم، میتونه از جایگاهش به عنوان شخص طراز اول عمارت چنگتیان کناره گیری کنه تا راه برای کسی که شایسته تره باز بشه. "

"اعلیحضرت، لطفا اروم باشید..."

"اخه چرا باید عصبانی باشم؟" امپراطور چشمانش را چرخاند، صاف ایستاد و تکانی به استین های زرد سلطنتی اش داد.
"اقایون، لطفا بنشینید."

تمام مقامات حاضر در سالن پاسخ دادند:"از اعلیحضرت سپاسگزاریم."

"می دونم شما در قلبتون حتما از اینکه در نیمه شب به قصر احضار شدید ناراضی هستید. حتی شاید در خلوت به من دشنام بدید و یا نفرینم کنید."

نجیب زاده پیری که باسنش هنوز کاملا صندلی را لمس نکرده بود با شنیدن این حرف، تلپی روی زانو افتاد:"اعلیحضرت، چطور همچین چیزی ممکنه؟"

"بسیار خب، بسیار خب، بلند شو. یه مشت رئیس و صاحب منصب پرحرف و لافزن، چقدر ازار دهنده.هر چقدر میخواید از من بدگویی کنید... تا وقتی من ازش بویی نبرم، میتونید به کارتون ادامه بدید."

چند نفر از نجیب زادگان پیر بهت زده نگاهی به یکدیگر انداختند.

فرمانروای جوان آنها خلق و خویی بسیار عجیب و خیره سر داشت که درک آن برای دیگران دشوار بود.

با این وجود که او به وضوح با اشراف قدیمی و محافظه کار هم عقیده بود، و مدت کوتاهی پس از کسب سلطنت از شر یکی از بزرگترین ژنرال های بی اصل و نسب چونگهوا خلاص شده بود، سبک او برای انجام کارها غیرمعمول بود، دائما این تصور را ایجاد می کرد که می خواهد همه چیز را متحول کند و جهان را دگرگون سازد.

"میدونم میخواید برگردید بخوابید،به زنانتون لذت بدید و همچنین به هرزه بازیتون برسید." امپراطور با خستگی گفت: "پس، میرم سر اصل مطلب."

همه:"....."

خیلی مسخره و نامعقول بود، در نه منطقه و بیست و هشت کشور کدام حاکم اینچنین رفتار میکرد؟!

"ارشد عمارت شنونگ."

"در خدمتگزاری حاضرم!"

"وضعیت امشب گو مانگ رو گزارش بده، و تشخیص نهایی رو بی کم و کاست به من اعلام کن."

"بله!"

تهذیبگر ارشد عمارت شنونگ جلو رفت، تعظیم کرد، به شرح داستان وحشیگریِ ناگهانیِ امشب گو مانگ پرداخت، سپس گفت: "هسته معنوی گو مانگ قطعا نابود شده. هیچ انرژی معنوی در اطراف اون دیده نمیشه، اما ..."

امپراطور پرسید:"اما، چی؟"

درمانگر سرش را پایین انداخت:"یک انرژی شدید شیطانی در حفره سینش وجود داره."

امپراطور در فکر فرورفت:".....انرژی شیطانی..."

"بله، این خدمتگزار نتیجه میگیره که گو مانگ بخاطر این انرژی شیطانی وحشی شده. متاسفانه، چانگهوا همیشه روی شیوه صحیح تهذیبگری تمرکز داشته و از اون روشهای نا متعارف دور مونده، پس عمارت شنونگ در این زمینه از علم اندکی برخورداره. تنها چیزی که می دونیم اینه که پادشاهی لیائو قطعاً یکاری با قلبش کرده.اما اگر بخوایم اینو با جزئیات بیشتری تعیین کنیم،متاسفانه مجبوریم..." حالت چهره اش اشفته بود و صدایش رفته رفته به خاموشی گرایید.

امپراطور گفت:"نترس، مشکلی نیست اگه صریح دربارش صحبت کنی."

درمانگر دوباره تعظیم کرد و گفت:"متاسفانه باید صبر کنیم تا گو مانگ بمیره، تا بتونیم سینش رو بشکافیم و قلبش رو معاینه کنیم."

"منظورت اینه اگر زودتر بخوایم بفهمیم چه اتفاقی براش افتاده باید بکشیمش؟"

"...بله."

امپراطور ناگهان بر سرش فریاد زد:"اشغال بی مصرف!"

ارشد عمارت شنونگ فورا از ترس بر زانو افتاد. "اعلیحضرت، این خدمتگزار بی کفایته..."

"معلومه که بی کفایتی! یه ادم مرده به چه درد من میخوره؟ اون رد بسیاری از روش ها و طلسم های لیائو رو روی خودش داره، ما میتونیم روی زنده اون بخوبی تحقیق کنیم، مردش چه فایده ای داره؟ برای خنده و سرگرمی خاکش کنیم؟"

"اعلی، اعلیحضرت..."

"یه راه دیگه پیدا کن!"

ارشد عمارت شنونگ گفت: "اما، اما گو مانگ الانشم از نظر روانی اسیب دیده، و آثار سحر و جادو بسیار ضعیف هستن. متاسفانه-"

در ان لحظه، مورونگ لیان ناگهان دهان باز کرد و با لحنی سست و آهنگین گفت:

"ارشد، اینکه گو مانگ از نظر روانی اسیب دیده یا نه، هنوز کاملا مشخص نیست."
چشمان سنپاکویش به کنار چرخید و با منظور مو شی را پایید.

"قبول نداری، شی-هه جون؟"

مو شی: "....."

گلوی ارشد عمارت شنونگ بالا پایین رفت. دریافت عنوان "اشغال بدردنخور" به اندازه کافی وحشتناک بود؛ پس از ان، وانگشو-جون حرفش را قطع کرده بود، و حال که شی-هه جونِ بیرحم و مغرور به این بحث کشیده شده بود، اوضاع را بیش از پیش وحشتناک میکرد.

احساس کرد چیزی نمانده که از حال برود.

او مدت زیادی من من کرد تا اینکه بالاخره توانست با زحمت زیاد حرف بزند:"اما این بنده حقیر بارها و بارها اون رو معاینه کرده، گو مانگ واقعاً ... چیزی به خاطر نمیاره، و طبیعتش به سمت حیوان وحشی گرایش داره، چرا ... شی ، شی-هه جون احساس می کنن که از نظر روانی اسیب ندیده؟"

مو شی گفت:"اون چند لحظه قبل یه سلاح شیطانی احضار کرد."

ارشد عمارت شنونگ با شنیدن این جواب اه بلندی از سر اسودگی کشید و با عجله توضیح داد:"شی-هه جون اشتباه میکنن. گفته شده که احضار سلاح های آسمانی و شیطانی مستلزم خوندن یک طلسمه. اما این همیشه صادق نیست - در شرایطی که میزبان متحمل اشفتگی احساسی شدیدی بشه، یا در موقعیت های بسیار خطرناکی قرار بگیره، سلاح میتونه بدون هیچگونه طلسمی احضار بشه. بنابراین، این... این چیزی رو ثابت نمی کنه."

مو شی بی صدا گوش میداد، چهره اش سرد و بی احساس بود،اما چشمانش بی انکه پلک بزند روی گو مانگِ بیهوش خیره مانده بود.

مو شی در ظاهر ارام بنظر میرسید. با این حال، هیچ کس متوجه نشد که دسته صندلی چوب نارا[1] زیر فشار دستش درحال ترک خوردن است.....

در این هنگام، یکی دیگر از بستگان سلطنتی نظر خود را بیان کرد: "اعلیحضرت، در هر صورت گو مانگ بیش از حد خطرناکه. اگر نگهبانا به موقع نمی رسیدن، احتمالاً افراد بیشتری به دست اون می مردن!"

"دقیقاً ، به جنایاتی که مرتکب شده فکر کنید. چرا اعلیحضرت باید انقدر دل رحم باشن! می تونیم اون رو بکشیم و قضیه رو تموم کنیم!"

افرادی همچون مورونگ لیان که احساس می کردند زنده نگه داشتن و آهسته آهسته شکنجه دادن او کارامدتر است،در اقلیت بودند. اکثر آنها هنوز به منطق بدوی "چشم برای چشم، زندگی برای زندگی" اعتقاد داشتند. در میان نجیب زادگان، گو مانگ به بسیاری از آنها خون بدهکار بود، و آنها مسلما نمیخواستند فرصت امروز را از دست دهند.

برای یک لحظه فریاد "فورا گو مانگ را اعدام کنید" در سالن طنین انداخت.

امپراطور ناگهان مهره های تسبیح یشم و مروارید دستش را به سمت میز کوتاه چوب نارا پرتاب کرد و خروشید:"برای چی بی مورد جنجال به پا می کنین؟"

جمعیت فورا ساکت شد.

"همینطور ور ور حرف مفت میزنین، حالا که جر و بحثای حرمسرا تموم شده، مشاجره دربار شروع شده، سردرد گرفتم!"

---

[1] درخت نارا نام یکی از گونه‌های گیاهان گلدار است. این درخت بومی جنوب شرقی آسیا بطور طبیعی میروید.

"....."

امپراطور به ارشد عمارت شنونگ اشاره کرد،"تو اشغال به درد نخور! اگر بخاطر عدم تمایل جیانگ فولی برای بدست گرفتن جایگاه تو نبود، تا الان صدبار برکنارت کرده بودم!"

امپراطور برای چند لحظه ارام شد، سپس سرش را چرخاند و از خدمتکار پرسید: "جیانگ فولی کی برمیگرده؟"

خدمتکار بر زانو افتاد:".....در جواب اعلیحضرت باید بگم که این خدمتگزار هم یه اشغال بدردنخوره،من حقیر هیچ اطلاعاتی درمورد محل درمانگر جیانگ ندارم...."

"خیلوخب، بلند شو." امپراطور با بی حوصلگی دستش را تکان داد."برعکس اون تو یه اشغال بدردنخور نیستی. پیدا کردن جیانگ فولی همیشه سخت بوده، اگه نمیدونی، فراموشش کن."

خدمتکار از فرط آسودگی کم مانده بود گریه کند:"از اعلیحضرت کمال سپاسگزاری رو دارم."

امپراطور نگاه خود را بلند کرد و به جمع مقامات گفت:"اگه می خواستم اون ژنرال خیانتکار، گو مانگ، رو بکشم می تونستم دو سال پیش اینکارو بکنم. مسلما، دلایل خودمو داشتم که اجازه دادم تا الان زنده بمونه."

بنظر امد چند نجیب زاده میخواهند اظهار نظر کنند که امپراطور با دلخوری گفت:"لازم نیست انقدر غر بزنید، بزارید حرفمو تموم کنم."

"من درک می کنم که همه شما بستگان و دوستان زیادی دارید که متأسفانه جان خودشون رو به دست گو مانگ از دست دادن، و به شدت خواهان خلاص شدن از شر اون و خاتمه دادن به این موضوع هستید.در حالی که با اینکار شما فقط انتقام خودتون رو می گیرید که هیچ سودی برای چانگهوا نداره و باعث کوچکترین پیشرفتی نمیشه. بنابراین، من می خوام گو مانگ زنده باشه. آثار سحر و جادو روی اون الان ممکنه کم رنگ باشه و عمارت شنونگ نتونه هیچ اطلاعات مفیدی درباره طلسم ها از اون بدست بیاره. اما ممکنه جیانگ فولی توانایی اینو داشته باشه که به اونچه که عمارت شنونگ نمیتونه بهش دست پیدا کنه، برسه. حتی اگر الان نتونه بهش دست پیدا کنه، ممکنه در آینده موفق بشه. من میتونم منتظر بمونم."

مکثی کرد و با قاطعیت گفت:"خاطرات از دست رفته گو مانگ مفیده. نفرین روی اون مفیده. زنده گو مانگ خیلی مفیدتر از مردشه!"

"اگرچه چونگهوا هرگز نزدیک تهذیبگری شیطانی هم نشده است و طی صد سال گذشته فقط از روشهای معمول به عنوان پایه تهذیبگری خودش استفاده کرده، اما حتی اگر جرات فهم اون رو هم نداشته باشیم و از پیشرفت امتناع کنیم، از وضعیت دشمنمون ،پادشاهی لیائو، بی اطلاع میمونیم." با تمسخر ادامه داد:"از نگاه من، با این وضع، چانگهوا درنهایت از پس پادشاهی لیائو برنمیاد!"

امپراطور می خواست درمورد مسیر شیطانی پادشاهی لیائو تحقیق کند؟!!

حالت های مختلف در چهره جمعیت پدیدار شد.

"این..."

"چونگهوا چطوری میتونه خودشو با انرژی شیطانی درگیر کنه؟ حتی اگر هدف شناخت دشمن باشه، بازهم خیلی خطرناکه."

یکی از اقوام نجیب زاده حاضر در انجا برادر معشوقه محبوب امپراطور بود. او که خیلی احمق بود در ان لحظه نتوانست جلوی خودش را بگیرد و پرسید:"اعلیحضرت، اگر می خواید میزان قدرت شیطانی پادشاهی لیائو رو دریابید، می تونیم در آینده گروگان های بیشتری بگیریم، چرا حتما باید گو مانگ باشه؟"

امپراطور چشمانش را چرخاند."چون پادشاهی لیائو برای طلسم های روی گو مانگ تلاش زیادی کرده، اون بقیه متفاوته. با این حماقتت چطور هنوز نمردی؟"

همه ساکت شدند.

پس از مدتی، مورونگ لیان ناگهان برخاست و به سمت تخت پادشاهی سر فرود آورد، و گفت: "از آنجا که اعلیحضرت و سایر مقامات نظرشون رو به صراحت بیان کردن، مسلما این خدمتگزار قصد جسارت نداره. فقط این که ... "

"حرف بزن."

مورونگ لیان گفت:"حادثه امروز در خانه باغ لو می نشون میده که انرژی شیطانی درون گو مانگ به قدری قویه که حتی می تونه مرزهای محافظتی خارج از خانه باغ لومی رو هم بشکنه. نگه داشتن گو مانگ در اونجا دیگه امن نیست."مکثی کرد و ادامه داد:"اگر اعلیحضرت به من اعتماد کنن و به این خدمتگزار اجازه بدن تا گو مانگو در عمارتم زندانی کنم، این بنده حقیر با جدیت بیشتری بر اون نظارت خواهم کرد.لطفا این رو به عنوان توبه و طلب بخشش من برای فاجعه امروز در نظر بگیرید."

امپراطور مدتی به این پیشنهاد فکر کرد و با حالتی خسته گفت: "همم...اینم راه حلیه..."

مورونگ لیان گفت:"من از اعلیحضرت کمال تشکر و قدردانی رو دارم، پس من-"

قبل از انکه بتواند حرفش را تمام کند صدای اهسته ای حرفش را قطع کرد.

"نه."

مو شی که تا کنون در سکوت بر روی صندلی چوب نارا نشسته و چشمانش را بر هم گذاشته بود، بالاخره صحبت کرد.

سرش را بالا اورد، به وانگشو-جون نگاه کرد و یکبار دیگر مخالفتش را تکرار کرد. "نه. تو نمیتونی ببریش."

امپراطور ابتدا جا خورد، اما بعد از ان، دستی به چانه خود کشید و نگاهش با علاقه و شگفتی بین وانگشو-جون و شی-هه جون این سو و ان سو رفت.

بدن مورونگ لیان سفت شد، گوشه دهانش با لبخندی سرد بالا رفت:"شی-هه جون چه دیدگاه روشن بینانه ای راجب این مسئله داره؟ تو همون کسی نبودی که تا همین چند لحظه پیش میگفتی گو مانگ حافظشو از دست نداده؟"

"همینو گفتم." مو شی برخاست. قامت و بیان او در ان لحظه به یک اندازه رعب اور بود. "به همین دلیل هم اون رو با خود می برم."

مورونگ لیان چشمانش را باریک کرد:"برچه اساسی؟"

جواب حرف های مو شی به طرز وحشتناکی ساده بود."براساس اینکه در زمان مبارزه تو نمیتونی شکستش بدی."

"تو-!"

مو شی سرش را چرخاند، به تخت نگاه کرد و گفت:"اعلیحضرت، حتی با اینکه گو مانگ حدودا توانایی رزمی خودشو از دست داده اما اگر دوباره وحشی بشه، قدرتش کمتر از امروز نخواهد بود."

"کاملا درست میگی..."

"شما از توانایی جنگی اون اگاهین.در کل چانگهوا کمتر کسی وجود داره که بتونه در نبرد تن به تن شکستش بده،" مو شی با لحنی سرد و خشک گفت:

"امید دارم اعلیحضرت گو مانگ رو به عمارت شی-هه ارجاع بدن. من با دقت بیشتری بر اون نظارت میکنم و اجازه نمیدم به اعلیحضرت یا هر شخص دیگری در چونگهوا اسیب برسونه."

"..." مورنگ لیان برای چند لحظه ساکت بود، سپس خنده سردی کرد و گفت:" "حرف های شی-هه جون واقعا دلپذیره، اما جوری که من دارم میبینم ،هیچ کدوم از این کارهایِ تو برای محافظت از چونگوا یا امپراطور نیست."

مو شی گفت:"منظورت چیه؟"

"منظورم چیه؟" مورونگ لیان سرش را کج کرد، چشمانش را باریک کرد و ادامه داد:"نگو که شی-هه جون متوجه منظور من نیست؟" با چانه اش به سمت گو مانگ اشاره کرد."مگه تو بخاطر میل شخصی خودت برای محافظت از اون نمیخوای با خودت ببریش؟"

"چه مزخرفاتی." چهره مو شی در یک ان تیره شد. "تا چند ساعت پیش گو مانگ نزدیک بود با دستای بمیره. من، از اون محافظت کنم؟!"

"فقط *نزدیک بود*." نگاه خیره و سرد مورونگ لیان روی مو شی ماند. "مگه زنده نموند؟ درضمن، من بیرون از سالن از شی-هه جون پرسیدم که واقعا میخواست گو مانگو با دستای خودش خفه کنه یا نه ولی شی- جون جواب منو نداد!"

مو شی عصبانیت خود را فروخورد و گفت: "چه بخوام چه نخوام، چرا باید این موضوعو به تو اطلاع بدم!"

"اوه، اره، چه خواسته باشی، چه نخواسته باشی، چرا باید به من بگی؟ اصلا چه نیازی هست به غریبه ها در مورد رابطت با اون بگی، یا اتفاقاتی که بینتون افتاده؟ هه، به نظر میرسه دوستان همشأن من این مورد رو فراموش کردن. پس چرا اجازه نمیدید به همه افراد حاضر یادآوری کنم."

مورونگ لیان مکث کرد، چشمانش برق زد "مگه شی-هه جون علیرغم تفاوت در موقعیتش با گو مانگ، یک زمانی بهترین دوست ژنرال گو نبوده؟"

وقتی مورونگ لیان ان کلمات را بر زبان راند، دیگران نه تنها تعجب نکردند بلکه نمیدانستند چه باید بگویند.

همه می دانستند که موشی و گو مانگ در گذشته بطور خاصی به هم نزدیک بودند. با این حال، این واقعیت که گو مانگ، مو شی را پس از خیانتش تقریباً با خنجر کشته بود، شهرت بیشتری داشت. هنگامی که آن خنجر قلب موشی را سوراخ کرد، دیگر امکان بازگشت روابط ان دو نفر به حالت سابق وجود نداشت.

جمعیت در وضعیت ناخوشایندی قرار گرفت؛ بعضی با خجالت ارام خندیدند و هیچ نشانه ای از توافق نشان ندادند.

و بجای ان بعضی دیگر گفتند،"وانگشو-جون، اینا مال گذشته ست، دلیلی نداره یاداوریشون کنی....."

هرچند به نظر می رسید مورونگ لیان واکنش آنها را پیش بینی کرده بود.با به سستی و با تکبر نفسش را بیرون داد:"هوووف، خلیوخب، من دیگه به این موارد اشاره نمیکنم."

نگاهش دوباره با مو شی تلاقی کرد، به سردی خندید، انحنای دهانش حالتی خطرناک به خود گرفت و گفت:"پس، بزارید از شی-هه جون یه سوال بپرسم. تو همیشه مرد پرهیزگار و با اخلاقی بودی و هرگز خودت رو با قدم گذاشتن در اون مکانهای ناپسند الوده نمی کردی.... پس اجازه دارم بپرسم، چرا تنها به خانه باغ لو می رفتی تا مخفیانه گو مانگو ببینی؟"

قلب مو شی احساس خطر کرد. خبر دیدار او با گو مانگ در خانه باغ لو می قطعا توسط ان پسر خدمتکار درز کرده بود.

اما او قصد نداشت انکارش کند. با چشمان تیره مورونگ را نگریست و گفت:

"دنبال انتقام بودم، مگه قرار بوده چکار دیگه ای بکنم؟"

"اگه دنبال انتقام بودی، پس چرا شخصا بهش اب، و غذا دادی؟" کلمات همچون ماری سمی بین دندانهای مورونگ لول میخورد و بیرون میخزید "نگو که با دیدن زجر کشیدن گو مانگ-گه گه عزیزت قلبت به درد اومد؟"

اگر آنها در کاخ چونگهوا نبودند و امپراطور با دقت انها را زیر نظر نگرفته بود، مطمئناً مو شی حدود هجده گلوله آتش روشن کرده و آنها را پرتاب کرده بود، و احتمالاً سر مورونگ لیان تا حالا کنده شده بود.

"مشکلت چیه؟" مو شی همچون رعد غرید:"منو مخفیانه تعقیب میکنی؟"

مورونگ لیان بسردی خندید:"اولا، خانه باغ لو می ملک منه، پس تعقیب حساب نمیشه. بعلاوه، میترسی مردم بفهمن چیکار کردی؟"

برخی از نجیب زادگان با دیدن شدت نزاع انها، چاره ای جز رایزنی نداشتند: «فراموشش کن، شی-هه جون همیشه از یه ظاهر یخ سرد و بی احساس اما قلبی گرم و مهربان برخوردار بوده. تنها کاری کرده این بوده که به مردی که از تشنگی در حال مرگ بوده، یک قلپ آب داده، چرا وانگشو-جون باید بخاطر همچین چیزی اونو تو موقعیت سختی قرار بده... "

"یه قلپ اب؟" در چشمان مورونگ لیان برق سردی درخشید."چقدر خنده دار.وقتی بحث انتقام میشه، حتی برای یه ادم عادی هم سخته که وقتی طرف زیر پاش افتاده یه لگد حوالش نکنه، اما شی-هه جون دقیقا تو همون لحظه ای که گو مانگ شدیدا نیاز داشت بهش کمک کرد. این حرکت خیرخواهانه واقعا چشمای منو باز کرد."

وقتی حرفش را تمام کرد، به سمت تخت تعظیم کرد:"اعلیحضرت، مشکلی نیست اگر من امروز گو مانگو همراه خودم نبرم، اما اون قطعا نمیتونه به عمارت شی-هه جون هم بره."

کشمکش مورونگ لیان و مو شی تا این حد در دربار برای امپراطور منظره ای نادر بود. دیگر توجهی به سردرد خود نداشت و با لذت زیادی انها را تماشا می کرد.

وقتی قبل از تصمیم گیری قطعی، با درخواست ناگهانی مورونگ لیان مواجه شد، زمزمه وار گفت :"این..."

مورونگ لیان با دیدن تردید امپراطور حرف هایش را ادامه داد:"وقتی گو مانگ در خانه باغ لو می بود، شی-هه جون تونست تصمیم بگیره که به اون آب بده؛ اگر شی -هه جون واقعا تونسته از آستانه در اون خانه باغ بگذره،[۲] کی می دونه قراره چه تصمیمات دیگه ای درباره گو مانگ بگیره؟"

هفتاد درصد حرف های او کینه توزی و سی درصدش نیش و کنایه بود. برخی از اشراف حاضر احساس کردند که او از حدش گذشته و نگاهی به مورونگ لیان انداختند تا او را وادار به سکوت کنند.

در چونگهوا، رفتن به فاحشه خانه کردن برای خوابیدن با فاحشه های مرد مسئله چندان مهمی نبود، اما روابط عاشقانه بین مردان، بخصوص برای یک نجیب با اصل و نسب همچون مو شی کاملا ممنوع بود - قدرت معنوی چنین دودمانی بسیار ارزشمند بود. راه درست و صحیح، انتقال این قدرت به نسلهای آینده بود، بنابراین چونگهوا آنها را از هرگونه روابط عاشقانه نادرست منع کرده بود.

گذشته از این، چگونه چنین شخص پاک و والایی همچون شی-هه جون میتوانست خود را با فرد پست و کثیفی مانند گو مانگ درگیر کند؟ همه احساس کردند که این حرف او بیش از حد مضحک است و بر این عقیده بودند که مورونگ لیان، به عنوان رقیب مو شی، برای لکه دار کردن نام او عقل خود را از دست داده.

---

[۲] دوستان اینجا متن یه مقدار مبهم بود (امیدوارم درست ترجمه کرده باشم.) فکر میکنم منظور اینه که اگه شی-هه جون که انقدر ادعای پزهیزگاریش میشه تونسته بره فاحشه خونه، (تازه به گو مانگ اب و غذا هم بده) کارای دیگم میتونه بکنه.

فقط خود مو شی که نامش لکه دار شده بود می دانست که به نقطه ضعفش ضربه خوبی وارد شده.

مورونگ لیان با سستی گفت:"شی-هه جون، چرا جلوی رسوایی رو نمیگیری و بیخیال این موضوع نمیشی؟"

بعد از چند لحظه سکوت، مو شی چرخید، با نگاه خشمگینش به مورونگ لیان نگریست و گفت:"اگر من اصرار داشته باشم که بیخیال این موضوع نشم، تو میخوای چیکار کنی."

انچه خواهید خواند...

قسمت بعد: جایزه

"واقعا غیر قابل قبوله که چنین پرونده قتل جدی ای در پایتخت اتفاق بیفته. من به هر دوی شما دستور می دهم فوراً در این مورد تحقیق کنید. هرکسی اول بتونه مقصر اصلی این اتفاق رو بگیره،می تونه برای گرفتن گو مانگ پیش من بیاد."

"اگر درست متوجه شده باشم،منظور اعلیحضرت اینه که از گو مانگ به عنوان جایزه استفاده کنیم؟"

هشتگ # مینی تئاتر:

«هرکی رویای خودشو داره»

رویای شی-می:[۳] گو مانگ از خونه فرار نمیکنه.

رویای گو مانگ: یبار دیگه از خونه فرار کنه.

رویای آ-لیان: با موفقیت یه اتو علیه مو شی پیدا میکنه، و کاملا بی ابروش میکنه! تا موشی نتونه جلوی بقیه سرشو بلند کنه و با اون برابر بشه!

رویای یو-یو کوچولو: به اندازه عموی چهارمش مرد بزرگ و قدرتمندی بشه.

رویای جیانگ یه شوئه: تا ابد تو مینی تئاترها نباشه، (می هانشوئه: تحمل کن برادر کوچیک، منم شخصیتی بودم که اون همه سال پیش فقط میتونستم تو یادداشت های نویسنده وجود داشته باشم.)

رویای عموی چهارم: تا ابد تو پیش پرده وجود نداشته باشه.

رویای مترجم: .....بیدار شه ببینه نصف بیشتر کتاب ترجمه شده، و کاربرا براش کلی بوس و قلب فرستادن ....

---

[۳] خواهر کوچیکتر